

مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران / دوره ۱۵، شماره ۳، پائیز ۱۳۹۵: ۳۳۷-۳۵۶

بچه افغانی: شکل‌گیری تصور از خود و دیگری در تجربه زندگی روزمره

نوجوانان افغان

سهیلا صادقی فسائی^۱

حامد نظری^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۶/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۲۵

چکیده

مسئله اصلی این پژوهش مطالعه مشکلات نوجوانان افغانستانی در تعاملات روزمره و تأثیر این مشکلات و تنگناها بر شکل‌گیری تصور از خود و دیگری در آنهاست. ملاحظات نظری براساس نظریات متفکران مکتب کنش متقابل نمادین و با استفاده از سازه مطروdit اجتماعی تدوین شده است. این پژوهش از نوع پژوهش‌های کیفی است، گردآوری داده‌ها با استفاده از مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته و مصاحبه‌های روایی صورت گرفته است. تحلیل داده‌ها نیز با استفاده از نظریه داده‌نگر انجام گرفته است. برای انجام‌دادن این پژوهش در مجموع با ۲۱ نفر از نوجوانان (۱۲ تا ۱۶ ساله) افغانستانی دختر و پسر ساکن شهر تهران مصاحبه شد. یافته‌ها بیان می‌کند افراد مورد مطالعه در جریان تعاملات روزمره خود با ایرانیان مورد تحقیر و بی‌احترامی بوده‌اند و به آنها برچسب آفی (افغانی) زده شده است. مصاحبه‌شوندگان نیز به‌منظور اجتناب از برخوردها «فاصله‌گیری» را به‌عنوان استراتژی کنش برگزیده‌اند. تصور افراد مورد مطالعه از ایرانیان به‌عنوان دیگری، خودبترتیب، ضدافغانی و عموماً مشتمل بر بی‌اعتمادی بوده است. این تصور از دیگری بر تصور از خود افراد مورد مطالعه تأثیر داشته است و در کنار سایر عوامل سبب شده است آنها خود را افرادی متفاوت از ایرانیان تلقی کنند. احساس تفاوت با ایرانیان در ذهن افراد مورد مطالعه در واقع همان تصویری است که ایرانیان درباره آنها داشته‌اند. آنها خود را نسبت به ایرانیان متفاوت می‌دانند؛ چراکه از سوی ایرانیان افرادی متفاوت و به‌عنوان دیگری تعریف شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: تعاملات روزمره، تفاهم، توافق، خود، داغ‌نگ، دیگری، فاصله‌گیری، نوجوان افغان.

۱. عضو هیئت‌علمی و دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، ssadeghi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران، دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول)، hamednazari64@gmail.com

مقدمه

در تحقیقات جامعه‌شناسی وقتی از نژاد، قومیت، روابط بین نژادی و قومیتی بحث می‌شود، منظور تفکیک گروه‌های اجتماعی براساس ویژگی‌های شاخص در هر گروه است. از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به تاریخ مشترک، نیاکان، زبان و همین‌طور سایر نمادها، لباس، دین و سنت اشاره کرد. نژادهای مختلف گروهایی از افراد هستند که براساس ریشه‌داشتن در بخش ویژه‌ای از جهان از دیگر گروه‌ها بازشناخته می‌شوند، اما نژادپرستی به این باور اشاره دارد که برخی از گروه‌های نژادی به صورت توارثی پست‌تر از دیگر گروه‌ها (نژادها) هستند. در نتیجه، نژادپرستی همواره تبعیض و نابرابری را توجیه می‌کند (گریک و کسدی، ۲۰۰۱). از این‌رو، مسئله نژاد و قومیت یکی از ویژگی‌های توزیع نامساوی قدرت و منابع در جامعه فهمیده می‌شود (دائرةالمعارف مردم‌شناسی فرهنگی اجتماعی، ۲۰۰۲: ۲۹۰-۲۹۵). شایان ذکر است وابستگی‌های قومی همیشه جوامع متنوع از نظر قومیت را تجزیه نمی‌کنند، اما بر اینکه افراد خود را در زمینه و بستر اجتماعی چگونه تعریف کنند، چگونه خود را سازمان‌بخشی کنند و اینکه دیگران آن‌ها را چگونه در نظر بگیرند، تأثیر می‌گذارد؛ زیرا زندگی اجتماعی آکنده از روابط متقابل و تعاملات بین فردی است. انسان‌ها زمان زیادی را در تعامل با دیگران می‌گذرانند؛ آن‌ها با یکدیگر تعامل برقرار می‌کنند تا نیازهایشان را برطرف کنند و به اهداف و خواسته‌های خود دست یابند، اما رفتارهای اجتماعی با توجه به گروه‌های نژادی و قومیتی متفاوت است. حال اگر افرادی در روابط اجتماعی پذیرفته نشوند یا از اعضای عادی جامعه جدا شوند، مسائل و مشکلاتی در مسیر دستیابی به آرزوها و رفع نیازهای آن‌ها ایجاد می‌شود. علاوه‌براین، تعاملات روزمره عمده‌ترین بستر شکل‌گیری تصور از خود و دیگران است. این تصورات به صورت متقابل بر نحوه روابط اجتماعی افراد با یکدیگر تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، تصور از خود و دیگری هم در جریان و در بستر تعاملات روزمره شکل می‌گیرد و هم تعیین‌کننده نحوه تعاملات افراد با یکدیگر است.

کنش متقابل‌گرایی نمادین یکی از رویکردهای مربوط به جریان اصلی جامعه‌شناسی است که برای تعاملات و کنش متقابل میان افراد جامعه اهمیت ویژه‌ای قائل است. یکی از مفروضات اساسی رویکرد یادشده این است که جامعه عرصه کنش متقابل افرادی است که طبق تعریف آن‌ها از موقعیت‌ها رفتار می‌کنند و افراد معانی مشترک خود را از طریق تعامل با دیگران می‌سازند (لویر و لویر، ۲۰۱۱: ۹). طبق این نظریه، هویت یا احساس به خود در کنش‌های متقابل شکل می‌گیرد. انسان‌ها از طریق مشاهده چگونگی تعامل دیگران با آن‌ها و برچسب‌زدن دیگران به آن‌ها، درکی

درباره خود به دست می‌آورند و با در نظر داشتن چگونگی نگاه دیگران، به خود عکس‌العمل نشان می‌دهند (مونی و همکاران، ۲۰۱۱: ۱۳). برای کودکان و نوجوانان افغانستانی نیز تعاملات روزمره با ایرانیان عرصه شکل‌گیری معانی مشترک بوده است. از این‌رو، شناخت این درک و معانی مشترک از رهگذر روابط و برخوردهای آن‌ها با ایرانیان قابل مطالعه است.

در این پژوهش، تجربه زندگی روزمره نوجوانان افغانستانی در تهران بررسی شده است. بدین منظور، فرایند شکل‌گیری موانع و مشکلات در جریان تعاملات روزمره افراد مورد مطالعه در نظر گرفته می‌شود. مسئله اصلی این است که براساس درک کنشگر، مشکلات افراد مورد مطالعه در تعاملات روزمره چیست. این مسائل و مشکلات چه تأثیری بر شکل‌گیری تصور از خود و دیگران داشته است؟ بی‌تردید، برای فهم دیدگاه‌ها و روایت‌های سوژه‌های تحقیق، توجه و ارجاع به مسائلی چون مهاجرت، ساخت جمعیتی، سازمان‌بندی اجتماعی، طبقه، منزلت و فرهنگ اهمیت ویژه‌ای دارد.

ملاحظات نظری

از آنجاکه در تحقیقات کیفی، دیدگاه سوژه و درک وی از دنیای اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، اهمیت می‌یابد، محقق اغلب الزامی در کاربرد تئوری‌های موجود ندارد و می‌تواند کار خود را با جمع‌آوری داده‌ها آغاز کند، اما بر هر پژوهشگری آشکار است که هیچ کار تحقیقی در خلأ نظری صورت نمی‌پذیرد و پژوهشگر نمی‌تواند نقش تئوری‌ها و مفاهیم نظری موجود را در پیشینه تحقیق، شکل‌گیری پرسش‌ها و در مقام استناد و مقایسه نادیده بگیرد. در نتیجه، در این پژوهش‌ها برخلاف تحقیقات کمی، آنچه بیش از کارکردن در قالب یک تئوری مشخص اهمیت می‌یابد، حساسیت نظری مفهومی است که با استفاده از روش نظریه‌مبنایی گره خورده است. حساسیت نظری نه تنها کاوش محقق را در یافتن مسائل مهم در داده‌ها تسهیل می‌بخشد، بلکه در خلق و بسط مضامین و مفاهیم نظری جدید نیز الهام‌بخش است. در زیر به بخشی از این مفاهیم حساس نظری اشاره می‌شود.

نمود خود در زندگی روزمره: ^۱ آروین گافمن در کتاب نمود خود در زندگی روزمره (۱۹۵۹) با استفاده از اصطلاحات تئاتر و نمایش از قبیل صحنه، کاراکتر، اجرا و... زندگی اجتماعی را تجزیه

و تحلیل کرده است. به باور او، رفتارهای روزانه مردم از طریق تحلیل مبتنی بر دراماتورژی فهمیده می‌شود. وی در این اثر تحلیل زندگی روزمره را به‌دقت بررسی کرده است. گافمن در پی تحقیقات خود به این نکته پی برد که افراد در تعاملات معمول اجتماعی خود (برای مثال در ارتباط با همکاران) صادق نیستند، بلکه خودآگاه و ناخودآگاه در حال اجرای نمایش‌اند. او تصریح می‌کند هویت آن چیزی نیست که ما هستیم، بلکه هویت چیزی است که ما می‌سازیم و از طریق انتخاب لباس، نحوه رفتار و ایفای نقش به آن جامه عمل می‌پوشانیم (گافمن، ۱۳۹۱: ۸۶).

گافمن در آثار خود دیگر ابعاد نمایشی رفتارهای روزانه را نیز بررسی کرده است. در کتاب *داغ ننگ* (۱۹۶۳) در مورد مسئله افرادی تحقیق کرده است که جامعه آن‌ها را به چشم افرادی حاشیه‌ای می‌انگارد، اما آن‌ها موقعیت خود را در مقام بیگانه سامان می‌دهند و با طلب کردن و نمایش دادن هویت و ویژگی‌های رفتاری جدید که به وجوه شخصیتی مبهم و تار آن‌ها یکپارچگی می‌بخشد، در برابر سرکوبگری موقعیت خویش ایستادگی می‌کنند (گافمن، ۱۳۸۶: ۹۳).

آروین گافمن میان هویت اجتماعی بالقوه (آنچه شخص باید باشد) و هویت اجتماعی بالفعل (آنچه شخص واقعاً است) تمایز قائل می‌شود. از نظر وی، «داغ» متضمن شکافی میان هویت اجتماعی بالقوه و بالفعل است (ریترز، ۱۳۸۹: ۲۵۹). گافمن تمرکز خود را بر کنش متقابل فرد داغ‌خورده با افراد عادی جامعه می‌گذارد. وی میان دو نوع داغ تفاوت می‌گذارد: داغ بی‌اعتبارشدگی و داغ احتمال بی‌اعتباری. در حالت داغ بی‌اعتبارشدگی، کنشگر فرض می‌کند دیگران تفاوت‌ها را می‌دانند یا تفاوت‌ها برای آنان آشکار است. در حالت داغ احتمال بی‌اعتباری، مخاطبان نه داغ را می‌دانند و نه برای آنان قابل تشخیص است. به عقیده گافمن، برای کسی که داغ بی‌اعتبارشدگی دارد مسئله با اهمیت در کنش‌های متقابل با دیگران، مهار کردن تنش به‌وجودآمده به‌علت آگاهی دیگران درباره واقعه است، اما برای کسی که داغ احتمال بی‌اعتباری دارد، مسئله مهار کردن اطلاعات است تا این داغ برای دیگران فاش نشده بماند (همان).

قومیت^۱: قومیت یکی از ویژگی‌های بارز بسیاری از جوامع در سرتاسر جهان است. فقط تعداد اندکی از جوامع به‌لحاظ قومی کاملاً متجانس‌اند. از این‌رو، جامعه‌شناسان مطالعات خود را در زمینه قومیت سازماندهی کرده‌اند. در زمینه تعریف قومیت دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی از دیدگاه‌ها بر فرهنگ مشترک، برخی بر ویژگی‌های فیزیکی و برخی دیگر بر تجربیات مشترک میان افراد یک قوم تأکید کرده‌اند. علی‌رغم نبود توافق در عرصه تعریف، درکی مشترک وجود دارد

مبنی بر اینکه همواره ویژگی‌های خاصی نشانه قومیت محسوب می‌شوند (بورگاتا و دیگران، ۲۰۰۰: ۸۴۰-۸۵۰).

یکی از رویکردهای عمده در مطالعه قومیت «قشربندی» است. در این رویکرد، فرضی اصلی وجود دارد که گروه‌های قومی درکل به‌صورت سلسله‌مراتبی سازمان می‌یابند: همواره گروهی مسلط وجود دارد که اکثریت در نظر گرفته می‌شود (حتی اگر در برخی از جوامع مانند آفریقای جنوبی به لحاظ تعداد جمعیت در اقلیت باشند) و همچنین گروه زیردست اغلب اقلیت نامیده می‌شود. به‌علاوه، این گروه‌ها بر سر منابع کمیاب با هم تضاد دارند. ممکن است این تضاد در زمینه کسب قدرت، موقعیت‌های شغلی مطلوب، فرصت‌های تحصیلی و مواردی از این قبیل باشد. در این تضاد، گروه مسلط راهبردهای مختلفی را برای دفاع یا ارتقای موقعیت خود به کار می‌گیرد، درحالی‌که گروه اقلیت در جست‌وجوی راهی برای چالش با آن‌هاست. اغلب تمرکز رویکرد قشربندی بر سازوکارهایی است که نابرابری قومی را حفظ می‌کنند، همچنین آن‌ها به ابزارها و امکانات گروه‌های اقلیت برای تغییر نابرابری توجه دارند (همان).

یک سنت در پژوهش‌های قشربندی قومی بر سازوکارهای نابرابری تأکید دارد که در ایدئولوژی و نگاه‌های اغلب رفتار افراد بروز می‌یابند. در واقع، این معنایی رایج برای واژه نژادپرستی است. مفهوم پیش‌داوری نیز در این زمینه اهمیت دارد. پیش‌داوری مجموعه‌ای از عقاید، نگرش‌ها و احساسات در زمینه اعضای گروهی خاص است که معمولاً نامطلوب‌اند (آپورت، ۱۹۵۴). بسیاری از پژوهش‌ها نشان می‌دهند پیش‌داوری نتیجه فرعی قوم‌محوری است.

قوم‌محوری:^۱ معنای قوم‌محوری مرتبط با دو واژه تشکیل‌دهنده آن است: قومیت و محور.^۲ قوم‌محوری به معنای قراردادن قومیت خود در مرکز است. در این حالت، مرکز «بیشترین اهمیت» را دارد. قوم‌محوری عمل قضاوت درمورد دیگر گروه‌های قومی و فرهنگ‌هایی است که مغایر یا مخالف با گروه قومی و فرهنگ خودی هستند. در این قضاوت، گروه و فرهنگ خودی در مرکز قرار می‌گیرد و ایده‌آل تلقی می‌شود. قوم‌مداری به پیش‌داوری و تبعیض براساس فرهنگ و قومیت منجر می‌شود. نژادپرستی و قوم‌مداری مفاهیم و فرایندهای موازی هستند و هر دو با نگرش‌ها و رفتارهایی همراه هستند. هر دو بر این احساس مبتنی هستند که یک نژاد یا گروه قومی بر دیگران برتری دارد و هر دو توجیهاتی برای گروه تحت ستم فراهم می‌آورند (دایره‌المعارف مسائل

1. Ethnocentrism

2. Center

اجتماعی، ۲۰۰۸). بسیاری از تمدن‌ها به اعضای فرهنگ‌های کوچک‌تر با چنین دیدی می‌نگریستند و این ایستار به درگیری‌های قومی بی‌شماری در طول تاریخ دامن زده است (گیدنز، ۱۳۸۹: ۳۷۰).

طرد اجتماعی:^۱ در سال‌های اخیر، عبارت طرد اجتماعی در گفت‌وگوهای سیاسی دربارهٔ مسائل سیاست اجتماعی در کشورهای توسعه‌یافته خارج از ایالات متحده محبوبیت بسیاری یافته است. در اواخر قرن بیستم، اتحادیهٔ اروپا «انسجام اجتماعی و ادغام اجتماعی» را زمینهٔ کاری خود در نظر گرفت و «طرد اجتماعی» به بخشی از واژگان استاندارد سازمان ملل تبدیل شد تا حوزهٔ وسیعی از مسائل مرتبط با بی‌عدالتی و نابرابری جهانی را مشخص کند. نگرانی‌ها دربارهٔ ادغام و طرد ریشه‌های عمیق روان‌شناختی و جامعه‌شناختی دارد. روان‌شناسان ادغام را نیازی طبیعی می‌دانند، زیرا احساس تعلق و عضویت برای بهزیستی جسمی و روانی یک فرد ضروری است. جامعه‌شناسان نیز این نیاز ذاتی و طبیعی نوع بشر را تشخیص داده‌اند؛ برای مثال، ماکس وبر طرد را شکلی از «انسداد اجتماعی»^۲ می‌داند که مزایای یک گروه را در رقابت با گروه‌ها حفظ می‌کند. همچنین، جرج زیمل تعریفی روشن از چشم‌انداز «طردشده» در تصویر غریبه در یک جامعه ارائه می‌دهد؛ غریبه کسی است که به‌لحاظ فیزیکی نزدیک است، اما به‌لحاظ اجتماعی فاصله دارد (دایره‌المعارف مسائل اجتماعی، ۲۰۰۸: ۸۷۱).

یک نظرگاه در زمینهٔ طرد اجتماعی بر نبود منابع مالی و محرومیت مادی افراد تأکید دارد. علل فقر، نبود شغل، مشکلات اقتصادی و همچنین آسیب‌های ناشی از آن‌ها توجهات اولیه را به خود معطوف ساخته است. پس از این جریان، به‌طور فزاینده‌ای توجهات به سوی مسئلهٔ مشارکت جلب شد. به‌کارگیری مفهوم طرد اجتماعی به ورای تأکید سنتی بر محرومیت انتقال یافت و به نبود دسترسی و مشارکت کامل در اجتماع یا جامعه توجه شد. نخست، طرد اجتماعی گسترش محدود از مادی به غیرمادی را نشان داد؛ برای مثال، به دسترسی به اطلاعات، خدمات و فعالیت‌های مشارکتی در جامعه و زندگی اجتماعی توجه شد. این دسترسی و مشارکت نقش مهمی در شکل‌دهی به تجربیات زندگی ایفا می‌کند و آثار محرومیت مادی را تسکین می‌دهد یا آن‌ها را تشدید می‌کند. دوم، طرد اجتماعی ابعاد مفاهیم موجود را افزایش می‌دهد. رفتن به فراسوی تمرکز سنتی بر درآمد و کار، طرد اجتماعی را با ابعاد بیشتری همچون رفاه، مسکن، تعلیم و تربیت، سلامت، خدمات عمومی و مواردی از این قبیل مرتبط ساخته است. سوم، طرد اجتماعی تغییر از

1. Social Exclusion

2. Social Closure

موقعیتی ایستا به فرایندی پویا را نشان می‌دهد که بازیگران متعدد درگیر در تضادهای مستمر، مذاکرات و رقابت‌ها در سطوح چندگانه را دربرمی‌گیرد. این موضوع ویژگی‌های ارتباطی محرومیت را برجسته می‌سازد و برای بررسی ویژه رابطه و تعامل میان طردکننده و طردشونده استفاده می‌شود. چهارم، طرد اجتماعی تغییر تمرکزی در زمینه سطوح منابع مسئول در برابر محرومیت را داشته است. در کنار عوامل فردی، طرد اجتماعی بر آثار گسترده محیط اجتماعی بر پیشرفت اقتصادی و اجتماعی توجه کرده است. این تغییر نظرگاه از فردی به اجتماعی دلالت‌های ژرفی برای درک سازوکارهای علی مسائل اجتماعی گوناگون دارد (همان: ۸۷۲).

روش تحقیق

در این پژوهش، برای گردآوری داده‌ها از تکنیک مصاحبه نیمه‌استاندارد و مصاحبه روایی استفاده شده است. در مصاحبه نیمه‌استاندارد نظریه شخصی در طول مصاحبه بازسازی می‌شود، راهنمای مصاحبه نیز به همین منظور استفاده می‌شود (فلیک، ۱۳۸۹: ۱۶۵-۱۶۶). روایت و مصاحبه روایی در تحقیق کیفی به این صورت است: «ابتدا وضعیت اولیه شرح داده می‌شود (ماجرای کجا شروع شد)، سپس رویدادهای مربوط به روایت از میان انبوه تجربیات انتخاب و به شکل مجموعه‌ای از رویدادهای منسجم معرفی می‌شوند (رویدادها چگونه یکی پس از دیگری رخ دادند)، و سرانجام در پایان رویدادها، وضعیت ترسیم می‌شود (چه شد)» (همان: ۱۹۲-۱۹۳).

برای انتخاب افراد مورد مطالعه از نمونه‌گیری هدفمند نظری استفاده شده است. نمونه‌گیری نظری از قاعده «انتخاب تدریجی»^۱ پیروی می‌کند. این نوع نمونه‌گیری بیشتر در نظریه داده‌نگر استفاده می‌شود و براساس مفاهیم درحال ظهور با هدف واکاوی دامنه بعدی شرایط متفاوت که در امتداد با آن ویژگی‌های مفاهیم نیز تغییر می‌کند، تعریف می‌شود. نمونه‌گیری نظری در نظریه داده‌نگر (زمینه‌ای) از طریق «روش تحلیل مقایسه‌ای ثابت»^۲ صورت می‌گیرد (محمدپور، ۱۳۹۰: ۴۱).

در مجموع، با ۲۱ نفر از نوجوانان ۱۲ تا ۱۶ ساله افغانستانی که در تهران زندگی می‌کردند و در مدارس خودگردانی افغانستانی مشغول به تحصیل بودند، مصاحبه‌های استاندارد و روایی صورت گرفت. از این تعداد، ۱۱ نفر پسر و ۱۰ نفر دختر بودند.

در نظریه داده‌نگر، برای تجزیه و تحلیل داده‌ها و تفسیر آن‌ها از سه نوع کدگذاری باز، محوری

1. Gradual Selection
2. Constant Comparative Method

و انتخابی استفاده می‌شود (استراس و کوربین، ۱۳۹۰: ۵۸). در کدگذاری باز، ابتدا مفاهیم و سپس مقولات شناسایی می‌شوند. در مرحله بعدی، یعنی کدگذاری محوری، مقولات سازماندهی می‌شوند. به عبارت دیگر، مقولات با استفاده از یک پارادایم به یکدیگر وصل می‌شوند. در کدگذاری انتخابی نیز مقوله محوری به‌طور سیستماتیک استخراج می‌شود (همان).

داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها پس از پیاده‌سازی در قالب ۱۲۴۳ کد باز (مفهوم خرد) کدگذاری شد و پس از کدگذاری محوری و انتخابی تحلیل شد. تحلیل داده‌ها براساس قواعد نظریه داده‌نگر صورت گرفته است.

یافته‌های پژوهش

اطلاعات زمینه‌ای

براساس اطلاعات زمینه‌ای که در جدول ۱ قابل مشاهده است، تمام مشارکت‌کنندگان در این تحقیق به‌علت دسترسی نداشتن به سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی در محلات جنوب شهر سکونت دارند و علی‌رغم آنکه در سن کار نیستند، مجبورند برای امرار معاش خود یا خانواده کار کنند. اختلاف سنی با مقطع تحصیلی برای آن دسته از پاسخگویانی که کار می‌کنند یا در سنین خاصی به ایران مهاجرت کرده‌اند بیشتر از آن دسته از پاسخگویانی است که کار نمی‌کنند یا از ابتدا در ایران متولد شده‌اند. به‌هرحال، نتایج نشان می‌دهد کارکردن و تردد در قالب مهاجرت از جمله عواملی است که الگوهای متعارف زندگی را برای این گروه سنی در هم می‌ریزد و موجب افت تحصیلی یا وقفه تحصیلی آن‌ها می‌شود.

شناسایی موانع و مشکلات در تعاملات روزمره

در این پژوهش، فرایند شکل‌گیری موانع و مشکلات در تعاملات روزمره برای نوجوانان افغانستانی در سه محور شامل تعاملات روزمره با ایرانیان، شکل‌گیری تصور از دیگران و شکل‌گیری تصور از خود تحلیل شده است.

جدول ۱. اطلاعات زمینه‌ای افراد مورد مطالعه

نام ^۱	مقطع تحصیلی	سن	اختلاف سن با مقطع تحصیلی ^۲	وضعیت فعالیت	محل تولد	محل سکونت در تهران
الناز	چهارم ابتدایی	۱۲	+۲	کار نمی‌کند	افغانستان	فلاح
بنیامین	دوم راهنمایی	۱۴	+۱	شاگرد مغازه لوازم تحریر	ایران	فلاح
بهاره	چهارم ابتدایی	۱۳	+۳	کار نمی‌کند	ایران	عبدل‌آباد
پریسا	ششم ابتدایی	۱۴	+۱	کار نمی‌کند	ایران	فلاح
حمیده	دوم راهنمایی	۱۵	+۲	کار نمی‌کند	ایران	مقدم
خانقاه	ششم ابتدایی	۱۶	+۴	کارگر شهرداری	افغانستان	زمزم
رستم	دوم راهنمایی	۱۵	+۲	کارگر خیاطی	افغانستان	فلاح
زیبا	دوم راهنمایی	۱۳	-	کار نمی‌کند	ایران	عبدل‌آباد
سحر	دوم راهنمایی	۱۳	-	بسته‌بندی	ایران	راه‌آهن
سلیمان	ششم ابتدایی	۱۵	+۳	کارگر خیاطی	افغانستان	زمزم
شفیقه	دوم راهنمایی	۱۵	+۲	بسته‌بندی	افغانستان	فلاح
صادق	ششم ابتدایی	۱۳	+۱	وردستی در کفاشی	ایران	اتابک
فرشید	پنجم ابتدایی	۱۲	+۱	وردستی در کفاشی	ایران	زمزم
فریبا	دوم راهنمایی	۱۴	+۱	کار نمی‌کند	ایران	فلاح
فریده	دوم راهنمایی	۱۶	+۳	کارگر خیاطی	افغانستان	فلاح
فیصل	ششم ابتدایی	۱۶	+۴	وردستی در کفاشی	ایران	زمزم
گلی	دوم راهنمایی	۱۶	+۳	کارگر خیاطی	افغانستان	فلاح
محمد	دوم راهنمایی	۱۴	+۱	وردستی در کفاشی	ایران	جوادیه
مسعود	دوم راهنمایی	۱۵	+۲	وردستی در کفاشی	ایران	فلاح
مصطفی	ششم ابتدایی	۱۵	+۳	دست‌فروش لباس	ایران	نازی‌آباد
هارون	پنجم ابتدایی	۱۴	+۳	باربری در میدان تره‌بار	ایران	جوادیه

الف) تجربه زندگی روزمره «آفی‌ها»

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد کودکان و نوجوانان افغانستانی در جریان برخوردهای روزمره با ایرانیان تحقیر می‌شوند، به آن‌ها بی‌احترامی می‌شود، کتک می‌خورند، آسیب می‌بینند و به هویت

۱. اسامی افراد غیرواقعی است.

۲. اعداد مثبت به معنای تعداد سال‌هایی است که سن افراد بیشتر از سن عادی برای آن مقطع تحصیلی است.

آن‌ها توهین می‌شود. این تعاملات سبب شکل‌گیری تصور آن‌ها در مورد ایرانیان و همچنین درباره خودشان به‌عنوان افغانی شده است. در ادامه، برخوردهای افغانستانی‌ها و ایرانیان در تعاملات روزمره شرح و تحلیل می‌شود. داستان‌ها به روایت پاسخگویان بیان می‌شود.

• مسعود از نحوه برخورد ایرانی‌ها با وی این‌گونه تعریف می‌کند:

«دو روز مونده بود به تحویل سال، داشتم از خیابون می‌رفتم که یک ماشینی به من زد... پام شکست. بعد مقصر من شدم ... نمی‌دونم چه جوری؛ مردم به من گفتن می‌خواستی ندوی تو خیابان... اون یارو چند تا حرف به من زد که من تو اون حالت هیچی نفهمیدم. بعد با ماشین فرار کرد. چند تا از مردم، ایرانیا، اومدن به من فحش دادن، تو همون حالت گفتن بچه کجایی؟ من تو اون حالت گفتم بچه افغانستانم. گفتن خوب غلط کردی دویدی وسط خیابون... نفهمیدم زیاد، اما فهمیدم که دارن بهم فحش می‌دن...»

• مسعود چهره هزاره داشت و چهره وی کاملاً نشان می‌داد افغانستانی است. مسعود در پاسخ به نوع روابطش با «همالان ایرانی» گفت:

«یه وقتی کلاس کامپیوتر می‌رفتم، یه پسره بود به من زیاد می‌گفت «آفی»... آفی یعنی افغانی. هی می‌گفت افغانی و آفی... مثلاً می‌گفت «مسعود آفی» و این جور چیزا. بعد چند تا فحش هم بهم داد، یه دفعه دیگه نتونستم خودم رو کنترل کنم، سرش رو کوباندم به مانیتور. مانیتور خراب شد و من مجبور شدم خسارتش رو بدم، اما پسره چیزیش نشد، فقط یه کم سرش باد کرد. از اون موقع دیگه با کسی حرف نمی‌زنم، هرچی هم میگن تحمل می‌کنم.»

هزاره بودن یا نبودن پاسخگویان بر شکل‌گیری تجربیات زندگی روزمره تأثیر زیادی داشته است. به‌طور عمومی، کسانی که چهره هزاره داشته‌اند به‌دلیل تشخیص هویت افغانستانی آن‌ها از روی چهره‌شان بیش از دیگران در معرض بی‌احترامی، تحقیر و تمسخر بوده‌اند، اما کسانی که چهره غیرهزاره و شبیه به ایرانیان داشته‌اند، در روابط با فاصله از دیگران قابل تشخیص نبوده‌اند و در سطح روابط محله‌ای و نزدیک‌تر نیز سعی در کتمان هویت افغانستانی خود داشته‌اند.

• «فریبا» که چهره‌اش کاملاً شبیه ایرانی‌ها بود گفت:

«بیشتر جاهایی که من بودم کسی نمی‌دونسته که من افغانستانی هستم. واسه همین بهم چیزی نمی‌گفتن، ولی از هم‌کلاسی‌هام زیاد دیدم که بهشون توهین کنن. مخصوصاً اونایی که چشم بادومی هستن. اون‌ها رو بیشتر... البته بیشتر آدمای بی‌فرهنگ این کار رو انجام می‌دن.»

• هارون برخوردار همالان ایرانی‌اش را در محله این‌گونه شرح می‌دهد:

«من در محلمان با یه پسره رفیق بودم. من نمی‌دونستم که این به همه می‌گه که من افغانی هستم. یه روز به دوستاش گفته بود که بچه‌ها این افغانیه، بیاید این را از محلمان بندازیم بیرون... با رفیقاش اونجا آتش درست کرده بودن. اونجا من رو گرفتن زدن. من هم چیزی نگفتم. گفتم آگه یکی شون رو بزنم، اون یکی من رو می‌زنه ناکار می‌کنه. بعد رفتم خانه. مامانم گفت چی شده. گفتم هیچی نشده خوردم زمین... آگه می‌گفتم که اینا من رو زدن، می‌رفت باهاشون دعوا می‌کرد، جر و بحث می‌شد، بعد ما رو کلاً می‌انداختند بیرون از محل.»

• گلی درمورد نحوه برخوردهای دیگران با وی می‌گوید:

«معمولاً تابستونا که بچه‌ها مدرسه نداشتن و تو کوچه و خیابون بودن و بازی می‌کردن بچه‌ها و بعضی پیرزن‌ها- البته پیرزن‌ها زیاد کاری نداشتن- می‌گفتن افغانی! افغانی! یا اینکه یه مرد بزرگی هر روز که من رد می‌شدم به من می‌گفت آفی! آفی! من هم نمی‌فهمیدم آفی یعنی چی. یه روز با خودم فکر کردم و از خودم پرسیدم «آفی» که این مرد می‌گه یعنی چی؟ تازه فهمیدم یعنی افغانی. بعضی وقتا هم بهم سنگ پرت می‌کردن. این خیلی ناراحتم می‌کرد.»

• شفیقه نیز تجربه زندگی روزمره خود را این‌گونه روایت می‌کند:

«توی راه مدرسه داشتم می‌رفتم یه آقای رفتار خیلی بی‌ادبانه‌ای داشت. از اون موقع احساس بدی نسبت به مردها دارم... یا یه روز یه جایی می‌خواستیم بریم. برادرم بیرون ایستاده بود بعد یه پسر ایرانی یه بطری آب بدون هیچ دلیل و بهانه‌ای اومد روی سر برادرم خالی کرد. وقتی مادرم اومد دلیلش رو پرسید که چرا این کار رو کردی؟ کلی فحش داد و گفت که افغانیا خیلی کثیف هستن و می‌خواستم پسرت رو تمیز کنم. به خاطر همین مادرم خیلی ناراحت شد. دیگه از اون به بعد هم برادرم خیلی ترس داره که الان توی مدرسه ایرانی‌ها درس می‌خونه. می‌ترسه باهاشون رابطه برقرار کنه، نکنه اتفاقی براش بیفته واسه همین با کسی دوستی نمی‌کنه.»

روایت‌های یادشده زبان پاسخگویان نشان می‌دهد افراد مورد مطالعه در جریان تعاملات روزمره با ایرانیان مسخره و تحقیر می‌شوند و به آن‌ها بی‌احترامی می‌شود. نپذیرفتن آن‌ها از سوی ایرانیان از یک سو سبب فاصله‌گیری آن‌ها از ایرانیان و تمایل نداشتن به برقراری رابطه با ایرانیان شده است و از دیگر سو سبب تشدید محرومیت این افراد از جریان اصلی فرصت‌های ارائه شده در جامعه شده است.

برخی از متفکران جامعه‌شناسی معتقدند کنش متقابل زمانی شکل صحیح و کامل خود را پیدا

می‌کند که کنشگران بتوانند بر سر هنجارها و ارزش‌های مشترک به «توافق» برسند. در غیر این صورت، جدایی یک گروه از جامعه و توافق‌نداشتن در هنجارهای جامعه سبب شکل‌گیری گتوها و خرده‌فرهنگ‌هایی می‌شود که اعضای آن‌ها خود را از سایر افراد جامعه جدا و متفاوت می‌دانند. جوئل شارون این مسئله را در قالب بحث قوم‌مداری مطرح می‌کند. به نظر وی، قوم‌مداری از اساس به دلیل «ماهیت کنش متقابل» پدید می‌آید. ما به کنش متقابل می‌پردازیم و در ارزش‌ها با یکدیگر سهیم می‌شویم، ما متشکل می‌شویم، ساختارها و نهادهایی را تشکیل می‌دهیم، فرهنگی مشترک به دست می‌آوریم و در نتیجه به جداشدن از دیگران که با آن‌ها کنش متقابل نداریم گرایش پیدا می‌کنیم. به این ترتیب، گروه‌ها، اجتماعات و جوامع با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند (شارون، ۱۳۸۹: ۲۰۲).

اما برخی دیگر از متفکران علوم اجتماعی، نگاهی متفاوت به مفهوم فرهنگ و شکل‌گیری ارزش‌ها و هنجارهای مشترک دارند. از دید این دسته از متفکران، فرهنگ فقط گفت‌وگویی مسالمت‌آمیز میان اعضای یک جامعه نیست. اختلاف در قدرت بعضی را برتری می‌دهد و حق انتخاب را از برخی دیگر سلب می‌کند. فرهنگ‌ها هماهنگ، یکنواخت، یک‌صدا و مصالحه‌جو نیستند، بلکه آن‌ها شامل مجموعه‌های متفاوت و متضاد و حاوی جدال و مقاومت، تأثر، تبادل و بازتعریف هستند (فی، ۱۳۸۹: ۱۱۴-۱۱۶).

بر اساس این بحث، ارزش‌ها، معانی و هنجارها توافقی نیستند، بلکه فرهنگ مقوله‌ای پارادوکسیکال است که در عین تکثر، یکپارچگی را در خود دارد؛ یعنی علی‌رغم وجود تفاوت‌های فرهنگی باز هم می‌توان به فهمی مشترک درباره این تفاوت‌ها رسید. به عبارت دیگر، ممکن است ارزش‌ها و هنجارها میان گروه‌های مختلف، متفاوت باشد، اما بر سر آن‌ها می‌توان به تفاهم (فهم متقابل) رسید. تا زمانی که این فهم متقابل وجود نداشته باشد، گروه‌های مختلف میان خود و سایر گروه‌های اجتماعی حائلی را می‌بینند که همچون دیواری پیش روی آنان ایستاده است و آن‌ها را از دیگران جدا می‌کند.

برای گروه‌هایی که درون یک جامعه زندگی می‌کنند، ممکن است بستر دستیابی به این تفاهم، تعاملات روزمره و در سطحی خرد کنش متقابل چهره‌به‌چهره باشد، اما تجربه زیسته افراد مورد مطالعه نشان می‌دهد تعاملات روزمره با ایرانیان سبب شکل‌گیری فهم متقابل میان آن‌ها نشده است و آن‌ها حائلی را میان خود و ایرانی‌ها می‌بینند؛ حائلی که هم برای ایرانیان و هم برای افغانستانی‌ها پیامدهای بسیاری داشته است.

ب) ایرانی‌های ضدافغانستانی

فهم تصویر ذهنی افراد مورد مطالعه درباره ایرانیان از این نظر اهمیت دارد که این تصاویر و باورها موجب شکل‌گیری نحوه کنش‌ها و واکنش‌ها و جهت‌دهی به رفتارهای طرفین می‌شود. تصاویر ذهنی علاوه بر اینکه بر تعاملات روزمره تأثیر می‌گذارد، از طریق همین تعاملات شکل می‌گیرد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد نوجوانان افغانستانی مورد مطالعه در روابط خود با ایرانیان تحقیر و مسخره شده‌اند و در برخی موارد نیز کتک خورده‌اند و آسیب دیده‌اند. این تعاملات موجب شکل‌گیری تصویر ذهنی آن‌ها در مورد ایرانیان شده است. تصور نوجوانان افغانستانی از تصور ایرانیان در مورد آن‌ها، در شکل‌گیری این تصویر نقش اساسی دارد. به عبارت دیگر، رفتار آن‌ها نوعی واکنش قلمداد می‌شود؛ یعنی افغانستانی‌ها با توجه به تصویری که از نظر ایرانیان در مورد آن‌ها دارند، در مقابل آن‌ها واکنش نشان می‌دهند. اینکه افراد مورد مطالعه در مورد ایرانیان چه تصویری دارند و اینکه تصویر ذهنی آن‌ها از تصور ایرانیان در مورد آن‌ها چیست، رویکرد آن‌ها را در مورد رابطه با ایرانیان شکل می‌دهد. در ادامه، چند روایت از پاسخگویان در دو زمینه شرح می‌شود؛ یکی تصویر ذهنی نوجوانان افغانستانی از تصور ایرانیان در مورد آن‌ها و دیگری تصویر ذهنی افراد مورد مطالعه درباره ایرانیان.

• سلیمان می‌گوید:

«بعضی از ایرانی‌ها خوبند بعضی‌ها نه. منظورم اینه که بعضی‌هایشان افغانی‌ها رو درک می‌کنند بعضی‌ها نه؛ چون نمی‌دونن آنجایی که ما بودیم چه خبره! ... ما مجبور شدیم بیاییم اینجا و گرنه نمی‌اومدیم... بعضی‌ها درک نمی‌کنن و ما را اذیت می‌کنند... مثلاً ما هفته پیش رفتیم استخر... یه مرد بود که نزدیک من ایستاده بود می‌گفت نگاه کن همه‌شان افغانی هستند الان آب نجس می‌شود. من چیزی نگفتم، گفتم بذار خودش رو خالی کنه... اما عصبانی بودم!»

در تصور افراد مورد مطالعه، ایرانی خوب کسی است که افغان‌ها و شرایط نامساعد زندگی آن‌ها و مهاجرت اجباری آن‌ها را درک کند. ایرانی خوب کسی است که افغانستانی‌ها را بپذیرد، اما تجربه سلیمان چیز دیگری را ثابت می‌کند: «ایرانی‌ها ما را درک نمی‌کنند. نمی‌دانند ما از روی اجبار به کشورشان آمده‌ایم.» استخر رفتن به عنوان بخشی از زندگی روزمره و برقراری تعامل با ایرانیان برای وی به هیچ وجه خوشایند نبوده است: «ایرانی‌ها ما را نجس می‌دانند!» پس از چنین اتفاقاتی، نوجوانان افغانستانی به شدت آزرده می‌شوند. حس انتقام و خشم فروخورده نیز نکته مهم دیگری است که در بسیاری از برخوردهای چهره‌به‌چهره با پاسخگویان مشاهده شده است.

- فرشید درمورد ایرانی‌ها گفت:

«در این دور و زمانه، آدم ایرانی خوب کم پیدا می‌شه. بستگی دارد که تو بشناسی آن‌ها را یا نه. بعضی‌هاشون کارهای بد و خلاف می‌کنند. مثلاً بهتون گفتم که محله قبلی ما شهرک احمدیه بود. بچه‌های دیگه می‌آمدند من رو می‌زدن. دستام رو می‌گرفتند و می‌زدن. چک می‌زدن، کله می‌زدن، مشت می‌زدن. دوست دارم یک روز تلافیش رو در بیارم. چرا می‌زدن؟ فقط به‌خاطر اینکه من افغانی بودم. فقط به‌خاطر همین. چون اصلاً انگار اونا ضد افغانی بودن. خوششون نمیومد. ببخشید این حرف را می‌زنم. بچه‌های آنجا تخس بودند. هیچ خاطره‌ای از اونجا ندارم، حتی خاطره بهشتی هم که باشه، از اونجا خوشم نمی‌یاد!»

برای نوجوانان افغانستانی، تصور اینکه تمام بی‌احترامی‌ها، تحقیرها و کتک خوردن‌ها فقط به‌دلیل هویت آن‌هاست موجب می‌شود آن‌ها فکر کنند ایرانی‌ها «ضدافغانستانی» هستند. این مسئله موجب فاصله‌گیری آگاهانه از ایرانیان، برقرار نکردن رابطه با آن‌ها، احساس ناامنی و ترس و در برخی موارد احساس خشم و عصبانیت و میل به انتقام می‌شود. از نظر فرشید، ایرانی کسی است که از افغانستانی خوشش نمی‌آید. ایرانی قابل اعتماد نیست و باید تا حد امکان از او فاصله گرفت. این جمله فرشید که می‌گوید: «بستگی دارد که تو بشناسی آن‌ها را یا نه» حاوی نکته مهمی است. پاسخگو در برخورد اول با ایرانی‌ها قضاوت ذهنی‌اش این است که ما با آن‌ها فرق داریم و آن‌ها آدم‌های خوبی نیستند و احتمال دارد به ما بی‌احترامی کنند. این فرض برای یک نوجوان افغانستانی صحیح است، مگر اینکه خلاف آن در جریان تعامل ثابت شود.

- نظر فریده درمورد ایرانیان این است:

«بعضی از ایرانی‌ها آدم‌های خوبی‌اند، بعضی‌های دیگه‌شون مثل همسایه بالایی‌مون خیلی مغرورند. مثلاً مامانم به زنه سلام می‌ده، اون اصلاً علیک نمی‌کنه. مثلاً افغانی رو آدم حساب نمی‌کنن. از آن لحاظ اصلاً خوشم نمی‌آید.»

- زیبا که در ایران متولد شده است، درمورد ایرانیان به نکته شایان توجهی اشاره کرد:

«نظرم اینه که بعضی‌هاشون خوب‌اند، اما بعضی‌هاشون خیلی بد هستن واقعاً. بعضی‌هاشون به‌نظرم خودشون را خیلی بالا می‌گیرن. می‌گن ما این‌طوری هستیم، ما اون‌طوری هستیم. واقعاً از این کارشون خوشم نییاد. خیلی بده. به قول معلمامون، ما هم آدمیم. مثل اونا مسلمانییم. من ایرانی‌ها، آدم‌های ایران، رو دوست ندارم، ولی ایران رو خیلی دوست دارم. واقعاً خیلی دوست دارم؛ از افغانستان هم خیلی بیشتر دوست دارم ایران رو... آخه اینجا به دنیا اومدم. اینجا بزرگ شدم. خلاصه ایران رو، کشورش رو، خیلی دوست دارم، ولی مردمش رو دوست ندارم.»

تفکیک بیان‌شده میان ایران و ایرانیان نشان می‌دهد بیشتر کسانی که در ایران متولد شده‌اند یا از خردسالی به ایران آمده‌اند، ایران را کشور خود می‌دانند. آن‌ها در ایران متولد شده‌اند و در ایران بزرگ شده‌اند. بیشتر نوجوانان افغان نیز چنین وضعیتی دارند. آن‌ها یا متولد ایران هستند یا از خردسالی در ایران زندگی کرده‌اند. بسیاری از آن‌ها می‌گفتند هرگز به افغانستان نرفته‌اند و فقط از طریق رسانه‌ها می‌دانند در افغانستان شرایط زندگی کردن نامساعد است و در آنجا نمی‌توان زندگی کرد.

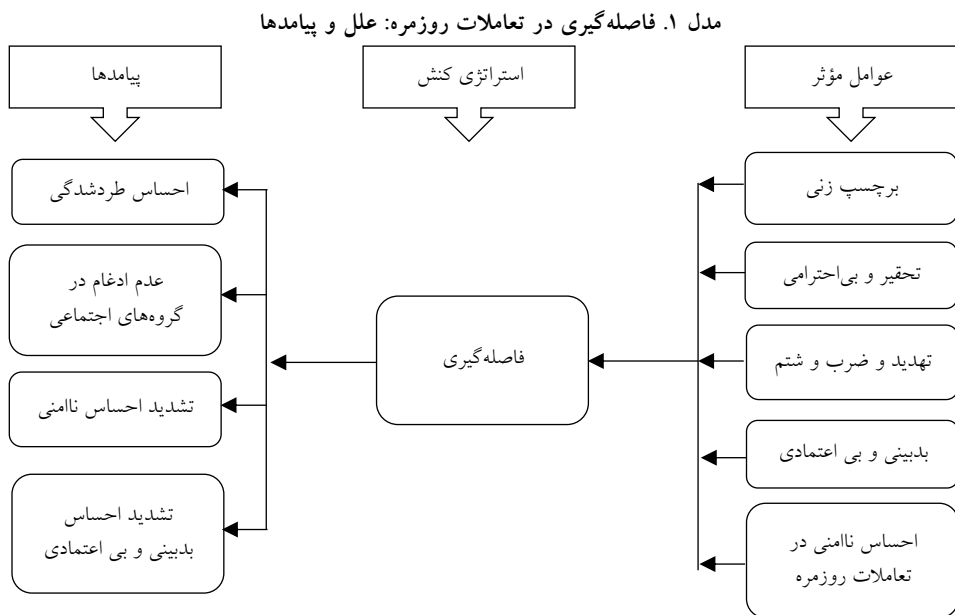
در تصور افراد مورد مطالعه، ایرانیان مهاجران افغانستانی را افرادی اضافی محسوب می‌کنند و از افغانستانی‌ها خوششان نمی‌آید. ایرانی شرایط افغان‌ها را درک نمی‌کند و به آن‌ها بی‌احترامی می‌کند. نپذیرفتن افغانستانی‌ها و طرد آن‌ها از سوی ایرانیان، شرایط زندگی را برای این مهاجران در ایران دشوار می‌کند. همچنین، آن‌ها تصور می‌کنند ایرانیان افراد نژادپرستی هستند که خود را برتر از افغانستانی‌ها می‌دانند، آن‌ها را انسان نمی‌دانند و برای آن‌ها احترام قائل نیستند.

یکی از مفاهیم مهم در این قسمت، مفهوم «فاصله‌گیری» است. پاتریشیا و پیتز آدلر در مطالعات خود درباره جامعه‌پذیری همالان در میان دانش‌آموران ابتدایی به این نتیجه رسیدند که گروه‌های همالانی با تکنیک ادغام و کنارگذاری، قدرت خود را تقویت می‌کنند؛ تقویت قدرت و کنارگذاری با تحقیر، تمسخر و آزار غریبه‌ها و کسانی که به‌عنوان درون گروه تعریف نمی‌شوند، رخ می‌دهد و معمولاً این کار همراه با داغ ننگ صورت می‌گیرد (آدلر و آدلر، ۱۹۹۸). همان‌طور که بیان شد، اروین گافمن نیز الصاق داغ ننگ بر افراد را زمینه‌ساز بی‌اعتبار شدن آن‌ها در تعاملات اجتماعی می‌داند (ریتزر، ۱۳۸۹: ۲۰۵).

می‌توان کودکان و نوجوانان افغان را در دو دسته جای داد: کسانی که چهره هزاره دارند و کسانی که چهره آن‌ها هزاره‌ای نیست. با توجه به نظریه گافمن، برای دسته اول که چهره هزاره دارند، داغ علنی شده است و دیگران از این داغ اطلاع دارند، اما در دسته دوم این داغ برای دیگران فاش نشده است؛ زیرا از روی چهره آنان نمی‌توان تشخیص داد افغانستانی هستند. به عبارتی دسته اول داغ بی‌اعتبارشدگی دارند و دسته دوم داغ احتمال بی‌اعتباری. مسئله نوجوانانی که چهره هزاره دارند، کاهش تنش با ایرانیان است و مسئله بچه‌هایی که چهره غیرهزاره‌ای دارند، جلوگیری از فاش شدن هویت است. هر دو دسته این افراد برای حل مسئله خود از «فاصله‌گیری» به‌عنوان یک استراتژی کنش استفاده می‌کنند. افراد مورد مطالعه از ایرانیان فاصله می‌گیرند تا برخوردها و تنش‌ها، تحقیرها و بی‌احترامی‌ها و درگیری‌ها کاهش یابد.

براساس یافته‌های این پژوهش مشخص می‌شود فاصله‌گیری افراد مورد مطالعه از ایرانیان یک فاصله‌گیری معطوف به انتخاب است. البته این انتخاب از روی الزام و اجبار و برای جلوگیری از برخوردها و تنش‌ها صورت می‌گیرد. به عبارتی افغانستانی‌ها به دلیل اینکه در نوع برخوردها تحت فشارند، از ایرانیان فاصله می‌گیرند.

درکل، افراد مورد مطالعه فاصله‌گیری را به‌عنوان یک استراتژی کنش/کنش متقابل در تعاملات روزمره با ایرانیان به کار می‌گیرند. عوامل مؤثر بر این فاصله‌گیری شامل برچسب‌زنی به افغان‌ها (آفی)، تحقیر افغان‌ها و بی‌احترامی به آن‌ها، تهدیدشدن آن‌ها به ضرب و شتم، بدبینی و نفرت درمورد ایرانیان و... می‌شود. پیامد این فاصله‌گیری نیز تشدید احساس طرد و جداماندن، احساس ادغام‌نشدن با ایرانیان، تشدید احساس بدبینی و نفرت و احساس ناامنی است. مدل ۱ علل و پیامدهای فاصله‌گیری را نشان می‌دهد.



ج) ما با ایرانی‌ها فرق داریم

یافته‌های حاصل از مصاحبه‌های عمیق بیان می‌کند پاسخگویان خود را جدا از ایرانیان و متفاوت با آن‌ها می‌دانند. روایت‌هایی که در ادامه می‌آید، تصور از خود آن‌ها را به روشنی نشان می‌دهد.

• فریبا می‌گوید:

«من و دوستانم وقتی با هم می‌شینیم و حرف می‌زنیم احساس می‌کنم اخلاق ما با دخترای ایرانی فرق داره؛ واسه همین من از اخلاق افغانیا بیشتر خوشم میاد و دوست دارم با دوستای خودم باشم.»

• بنیامین می‌گوید:

«برای من زندگی کردن در اینجا سخت است... حالا به هر دلیلی، چرایش را نمی‌دانم، ولی کلاً سخت است. بالاخره ما ایرانی نیستیم و ایرانی‌ها از ما خوششان نمی‌آید.»

در تصور بنیامین، ایرانی‌ها از افغان‌ها خوششان نمی‌آید و این موضوع سبب شده است آن‌ها علاقه‌ای به برقراری رابطه با ایرانی‌ها نداشته باشند. کودکان و نوجوانان افغانستانی خود را افرادی متفاوت با ایرانیان تصور می‌کنند.

• گلی در این زمینه می‌گوید:

«دوست دارم برم کشورهایی که مهاجران رو دوست داشته باشن و بگذارن بچه‌هاشون برن دانشگاه و مدرسه یا خیلی راحت تو خیابان راه برن و مثل ماها خجالت نکنن از اینکه افغانی هستن. بعضی وقتها اینقدر به من سخت گذشته که باورم شده با بقیه فرق دارم و یک چیزی از بقیه کم دارم.»

احساس حقارت و تفاوت در ذهن افراد مورد مطالعه همان تصور ایرانیان درباره آن‌هاست. آن‌ها خود را در آینه ایرانیان دیده‌اند و از این رهگذر تصور از خود در آن‌ها به صورتی تعاملی و در جریان کنش متقابل با ایرانی‌ها برای پاسخگویان شکل گرفته است.

تصور از خود برای افراد مورد مطالعه نیز در تعاملات روزمره آن‌ها با ایرانی‌ها شکل گرفته است. براساس روایت پاسخگویان، ایرانی‌ها افراد مورد مطالعه را افرادی اضافی و سربار جامعه می‌دانند که در ایران جایی ندارند و باید به کشور خود بازگردند. پاسخگویان نیز در ایران همین تصور را درباره خود دارند. آن‌ها در مقایسه با ایرانیان خود را به عنوان دیگری^۱ در نظر می‌گیرند؛ یعنی کسانی که با ایرانی‌ها متفاوت‌اند. آن‌ها خود را متفاوت با ایرانی در نظر می‌گیرد؛ زیرا از سوی ایرانیان افرادی متفاوت در نظر گرفته شده‌اند.

با الهام از نظریهٔ زیمل می‌توان این استدلال را دقیق‌تر درک کرد. زیمل (۱۹۰۸؛ ۱۹۷۱) در زمینهٔ سنخ «فقیر یا فقرا» نشان می‌دهد سنخ اصلی فقرا فقط زمانی ایجاد می‌شود که آن‌ها دریافت‌کنندهٔ

اعانه تعریف شوند. از نظر وی، وقتی اعضای عادی جامعه فقرا را مستحق کمک می‌دانند، فقرا نیز خود را فقیر در نظر می‌گیرند (کرایب، ۱۳۸۶: ۲۹۱). در زمینه نوجوانان افغان نیز مسئله به همین صورت است. آن‌ها در تعاملات روزمره از سوی ایرانیان، دیگری تعریف شده‌اند و این مسئله موجب شده است آن‌ها نیز خود را جدا و متفاوت از اکثریت جامعه در نظر بگیرند.

بحث و نتیجه‌گیری

درگیری جامعه‌شناسی در بحث نژاد و قومیت ابتدا از توجهات علمی شروع شد و سپس با توجهات عملی ادامه یافت. توجهات عملی به مسائل نژادی و قومیتی موجب شد برای فهم جامعه‌شناختی، در مورد نژاد و قومیت در یک بستر و زمینه وسیع‌تر تاریخی، فرهنگی و ساختار اجتماعی بحث شود. مسئله نژاد و قومیت یکی از ویژگی‌های توزیع نامساوی قدرت و منابع در جامعه محسوب می‌شود. تبعات قوم‌گرایی و نژادپرستی به صورت‌های مختلف در زندگی روزمره قابل‌شناسی است؛ برای مثال، به حاشیه راندن افراد یک قومیت یا یک نژاد خاص، انتساب مسائل خاص به یک نژاد و انکار نژادپرستی و قوم‌گرایی علی‌رغم واقعی بودن، ممکن است حس طردشدگی، درماندگی و بی‌اهمیتی را در افراد وابسته به آن قومیت و نژاد به وجود آورد (اسد، ۱۹۹۱). تاکنون در مطالعات فرهنگی در جهان و به‌ویژه در ایران به موضوعاتی چون نژاد، قومیت و جنسیت کمتر توجه شده است، اما انتظار می‌رود با انجام دادن تحقیقات اجتماعی و تقویت آن، زمینه تغییرات اجتماعی، اصلاحات و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی پدید آید. تحقیق حاضر با به چالش کشیدن تبیین‌های بیولوژیکی برای مسائل اجتماعی مانند نبود تساوی اجتماعی، فهمی جامعه‌شناختی از مناسبات اجتماعی ظاهرشده در قالب روابط نژادی و قومیتی ارائه می‌دهد.

براساس یافته‌های پژوهش حاضر، افراد مورد مطالعه با حاشیه‌ای شدن از سوی ایرانیان احساس طردشدگی و بی‌اهمیتی داشته‌اند. آن‌ها برای خود آینده و دورنمایی در ایران تصور نمی‌کنند. علاوه‌براین، همان‌طور که تجربه برخی از افراد مورد مطالعه نشان می‌دهد، ایرانی‌ها نسبت به افغان‌ها قضاوت‌هایی غیرمنصفانه داشته‌اند و این قضاوت‌ها سبب شده است در بسیاری از موارد آن‌ها به دلیل داشتن نژاد متفاوت متهم شناخته شوند.

به زعم افراد مورد مطالعه، رفتار ایرانیان با افغان‌ها توأم با پیش‌داوری است. منظور از پیش‌داوری نگرشی خشک و از روی احساس درباره گروهی از افراد است که رفتارهای تبعیض‌آمیز با آن‌ها را تصدیق می‌کند (لویر و لویر، ۲۰۱۱: ۲۴۸). برخوردهای نامناسب با اقلیت‌ها در جریان تعاملات

روزمره ممکن است آن‌ها را در معرض «فاصله‌گیری» از افراد عادی جامعه قرار دهد. آن‌ها برای پرهیز از برخوردهای نامناسب و تضاد و درگیری با دیگران از آن‌ها فاصله می‌گیرند. این مسئله مهم است؛ زیرا این فاصله‌گیری دو پیامد عمده دارد:

اول اینکه فاصله‌گیری سبب می‌شود کنش‌های متقابل میان افراد کمتر شود و از این‌رو زمینه رسیدن به درک متقابل میان افراد فراهم نشود، درحالی‌که براساس یافته‌های پژوهش حاضر، دست‌نیافتن به فهم متقابل یکی از ریشه‌های اصلی مسائل و تنگناهایی است که مهاجران افغان در ایران با آن‌ها مواجه‌اند. فاصله‌گیری از یک‌سو سبب شکل‌گیری و تشدید تصورات قالبی در اکثریت نسبت به اقلیت می‌شود و از دیگر سو سبب تشدید بی‌اعتمادی اقلیت نسبت به اکثریت، تشدید احساس جدایی و متفاوت‌بودن، نبود احساس همبستگی با جامعه می‌شود. این مسائل درنهایت به تشدید برخوردها میان گروه‌های اقلیت و اکثریت و تشدید تفاهم‌نداشتن بین آنان منجر می‌شود.

دوم اینکه فاصله‌گیری از اکثریت جامعه، به‌عنوان یک استراتژی کنش / کنش متقابل از سوی اقلیت‌ها، آن‌ها را بیش از پیش به انزوای اجتماعی می‌کشاند، اما نیاز به احترام و ارتباط با دیگری همچنان در این افراد باقی می‌ماند. این مسئله سبب شکل‌گیری خرده‌فرهنگ در میان اقلیت‌ها می‌شود تا از این رهگذر بتوانند به نیازهای خود پاسخ گویند. یافته‌های پژوهش حاضر نیز بیان می‌کند افراد مورد مطالعه خود را افرادی متفاوت و جدا از ایرانیان شناسایی کرده‌اند. هویت «بچه افغانی» هویتی است که در جریان تعاملات روزمره و در مقابل ایرانیان بر ساخته شده است. علاوه‌براین، جدایی از جریان اصلی جامعه و فرهنگ غالب سبب شکل‌گیری رفتارهای کج‌روانه و برخی از ناهنجاری‌های دیگر از سوی اعضای خرده‌فرهنگ‌ها می‌شود. اغلب هرگونه کج‌روی واقعی یا تصور شده از سوی افغان‌ها با تبیین‌های فردی و متهم انگاشتن آن‌ها بررسی شده است، اما عوامل اجتماعی و ساختاری که ریشه‌های وقوع بسیاری از مسائل هستند، نادیده گرفته شده است.

نوجوانان افغان مورد مطالعه در این پژوهش نیز خود را متفاوت از اکثریت جامعه و جدا از جریان اصلی جامعه می‌دانستند. آن‌ها به جامعه ایران احساس تعلق نداشتند و با آن احساس همبستگی نمی‌کردند. با توجه به تعداد زیاد مهاجران افغان در ایران، استقرار خانواده‌های افغان، شکل‌گیری نسل دوم آن‌ها در ایران و تولد کودکان افغان در ایران به‌نظر می‌رسد بی‌توجهی به مسائل و مشکلات این افراد و اتخاذ سیاست‌های پردکننده برای آن‌ها در آینده پیامدهای بسیاری در سطح فردی و اجتماعی داشته باشد.

منابع

- استراس، آنسلم و جولیت کوربین (۱۳۹۰)، اصول روش تحقیق کیفی: نظریه مبنايي؛ روبه‌ها و روش‌ها، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۹)، مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر ثالث.
- شارون، جوئل (۱۳۸۹)، ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- فلیک، اووه (۱۳۸۹)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- فی، برایان (۱۳۸۹)، پارادایم‌شناسی علوم انسانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق و پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کرایب، یان (۱۳۸۶)، نظریه اجتماعی کلاسیک، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: انتشارات آگاه.
- گافمن، اروینگ (۱۳۸۶)، داغ ننگ: چاره‌اندیشی برای هویت ضایع شده، ترجمه مسعود کیان‌پور، تهران: نشر مرکز.
- گافمن، اروینگ (۱۳۹۱)، نمود خود در زندگی روزمره، ترجمه مسعود کیان‌پور، تهران: نشر مرکز.
- گیدنز، آنتونی و کارن بردسال (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۰)، روش تحقیق کیفی، ضد روش ۱، منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۰)، روش تحقیق کیفی، ضد روش ۲، منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- Adler, P. A. & Adler, P. (1998), **Peer power**, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.
- Allport, G. (1954), **the Nature of Prejudice**, New York: Addison-Wesley.
- Barnard, A. & Spencer, J. (2002), **Encyclopedia of social and cultural anthropology**, Rutledge.
- Parrillo, V. A. (2008), **Encyclopedia of Social Problems**, Sage Publications.
- Edgar, F. Borgatta & Rhonda, J. V. (2000), **Encyclopedia of Sociology**, New York: Macmillan Reference USA.
- Essed, P. (1991), **Understanding everyday racism: An interdisciplinary theory**, Newbury Park, CA: Sage.
- Grieco, E. M. & Cassidy, R. C. (2001), **Overview of race and Hispanic origin**, U.S. Census Bureau Web site.
- Lauer, R. H. & Lauer, J. C. (2011), **Social problems and the quality of life**, 12th Ed, New York: McGraw Hill.
- Mooney, L. A., Knox, D. & Schacht, C. (2011), **Understanding social problems**, 7th Ed, East Carolina University, Wadsworth.
- Sen. A. (2001), **Development and freedom**, London: Oxford University Press.